شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی

صاحب امتیاز: شهرداری مشهد

مدیرمسئول: سید میثم موسوی‌مهر

سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی

نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵

دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵

نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴

روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲

شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

۳شنبه

سال هفدهم

۲۲ اردیبهشت ۱۴۰۵

۴ ذی‌القعده ۱۴۴۷

شماره ۴۷۵۸

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۲۷:۵۴	غروب آفتاب ۱۸:۲۸:۱۸	اذان مغرب ۱۸:۴۸:۲۳	
نیمه شب شرعی ۲۲:۳۸:۴۴	اذان صبح فردا ۰۲:۴۹:۰۹	طلوع آفتاب فردا ۰۴:۲۷:۳۰	

حدیث

امام صادق (ع):

کسی که به شخصی امید می برد، بزرگش می دارد و کسی که دستش به چیزی نرسد، معیوبش می شمارد.

بحار الأنوار، ۷۸/ ۲۲۸/ ۱۰۶

روز واقعه

حکایت دفترمشق هایی که باد ورق می‌زند

روایتی از این روزهای دانش آموزان که هر کجا پرچم ایران باشد، برایشان کلاس درس است

آزاده چشمه‌سنگی
نویسنده

عصر اردیبهشت بود. اما همین که دکمه های پیراهن دخترک را بستم، پاییز شد و انگار تمام توت فرنگی های توی بشقاب میوه مزه نارنگی گرفت. مربی پیش دبستانی دخترک عصر آن روز وعده کرده بود تمام بچه های مجموعه جمع شوند توی یکی از پارک های شهر. این اولین ملاقات دخترک ها پس از شلیک اولین موشک بود. آن ها، روزها و شب های عجیب و غریبی را دور از هم گذرانده بودند. آخرین بار، سر کلاس های مجموعه داشتند سرود سفره هفت سین را حفظ می‌کردند که ناقوس جنگ بلند شد. هنوز عکس سال نو را با پیراهن های یک شکل گلبهی شان نگرفته بودند و آن نقاشی هفت سین را هم توی کلاس های مجازی دست و پا شکسته کشیده بودند. آن ها آخرین باری که همدیگر را دیده بودند، یک لایه لباس گرم هم روی روپوش پیش دبستانی می پوشیدند و حالا یک تیشرت نازک نخی کفایت می کرد. وقتی رسیدیم پارک، هم کلاسی های دخترک از دور دست هایشان را مثل سنجاقک ها باز کردند و درست شبیه به مهاجرانی که پس از ۱۰سال به آغوش خانواده برمی‌گردند، یکدیگر را در بغل فشار دادند. انگار گم شده ای را پیدا کرده بودند که توی هیچ کلاس مجازی پیدا نمی شد. دست های هم را سفت گرفته بودند و یک حلقه بزرگ بسته بودند وسط پارک و شروع کرده بودند به خواندن شعرهایی که کنار هم یاد گرفته بودند. مادرها این سوتر روی زیرانداز نشسته بودند و از روزهایی که گذشته بود می‌گفتند. از عجله برای زدن واکسن شش سالگی که وقتی انستیتو را زدند و نگرانی ها شدت گرفت. از فکر و خیال ثبت نام کلاس اول و تصور روزگار مجازی که

تصویرسازی براساس محتوای متن با هوش مصنوعی ساخته شده است

ای کاش قسمت این ها نباشد. ما، بگیروببندهای کرونا را دیده بودیم. کلاس های درس مجازی را چشیده بودیم. مدیر مجموعه می گوید خیال می‌کردیم آموزش از راه دور، مکافاتی بود که با ریشه‌کن شدن کرونا تمام می شد. آلودگی هوا هم به یک بارش کوتاه باران و بادهای نجات بخش استوایی از بین می رفت. اما این برزخ بلاتکلیفی توی محاسبات هیچ کسی نمی آمد. معاشرت غریبی است. بچه ها می دوند، بازی می کنند، مربی ها باندهای صوتی را می آورند و دقیقه ای بعد همه بچه ها کنار هم جمع می شوند و بازی های ریتمیک و ترانه های انگلیسی و اینجور چیزها را با هم می خوانند. دست آخر، قاب شگفت انگیزی خلق می شود. یک دسته پرچم کوچک ایران را می آورند، یکی یکی می دهند دست بچه ها. هوا دارد تاریک می شود. با روشن شدن چراغ های پارک، بچه ها همه به صف می ایستند. از باندهای کنار مربی ها سرود ملی ایران پخش می شود. پرچم ها توی هوا تکان می خورد و بچه ها جوری که صدایشان بخواهد به تمام ایران برسد، سرود ملی را فریاد می زنند. نگاهشان می کنم و از شرم نگاه مادرها، اشکم را می دزدم. قلبم رقیق می شود. سرود ملی جاری می شود روی لب های دخترکانی که خاطرات کودکی شان با سرنوشت پرفرازونشیب وطن، شکل می گیرد. از آن روز به بعد، گوشه وکنار شهر، گعده های دیگری از دانش آموزان را می بینم که توی پارک ها جمع می شوند و دفترهای تکالیفشان را باد ورق می زند. عده ای هم توی خانه های دانش آموزان به نوبت جمع می شوند تا معلم ها تتمه آموزش های خود را تحویل بچه ها بدهند. روزگار غریبی است. احساس می کنم داریم ایامی را تجربه می کنیم که شاید سال ها بعد در حالی که سایه جنگ برای همیشه از سر کشورمان برداشته شده، از آن یاد می کنیم. از کلاس های درسی که زیر سقف آبی آسمان برگزار شد تا جلسات رفع اشکالی که وسط سالن پذیرایی خانه خانم فلانی زیر تلویزیون و کنار شومینه و حوالی میز نهارخوری برقرار می شد در حالی که قابلمه غذا برای شام صاحب خانه ریزریز می جوشید.

تقویم تاریخ

۲۲ اردیبهشت

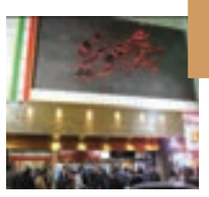

۲۲اردیبهشت ۱۳۴۷، سینما دیاموند مشهد با نام فعلی **سینما هویزه** در خیابان دانشگاه مشهد افتتاح شد. این سینما که به عنوان بزرگ ترین و مجلل ترین سینما در خاورمیانه شناخته می شد پس از بازسازی در اوایل دهه ۹۰ به مجهزترین و پرمخاطب ترین سینمای مشهد تبدیل شد.

امروز سالروز درگذشت **شیخ محمد واله کاشمری**، استاد علم اخلاق حوزه علمیه مشهد است که ۲۲اردیبهشت ۱۳۷۵ در زادگاهش کاشمر در حین نماز صبح، از دنیا رفت و در جوار بارگاه علی بن موسی الرضا (ع) به خاک سپرده شد. یکی از پسران این عالم وارسته در جنگ تحمیلی اول شهید شد.

۲۲اردیبهشت سالروز درگذشت **محمدباقر اوحدی**، عکاس پیشکسوت مشهدی است که در سال ۱۴۰۲ از دنیا رفت. او که بیشتر روزهای زندگی اش مشغول عکاسی از وقایع و رویدادهای گوناگون بود. با سال ها عکاسی از داخل ایران و خارج از کشور ثبت هزاران عکس از تاریخ را در کارنامه هنری خود دارد.

وب گردی

به همت ایرانیان ساکن آلمان، نمایشگاه تصاویر و نمادهایی از شهدای دانش‌آموز مدرسه شجره طیبه میناب در شهر لایپزیش این کشور برگزار شد. جنایت جنگی مدرسه میناب ننگ بزرگی برای آمریکا و رژیم صهیونی است که تا ابد در تاریخ ماندگار خواهد شد و نه تنها ایرانیان که مردم آزادی خواه و بشردوست جهان نیز درباره آن خواهند گفت.

چهره

تمجید و تحسین بهرام عظیمی از انیمیشن های لگویی که با ابتکار جوانان دهه هشتادی تولید می شود

لطفا لو بدهید کی هستید!

ضحی زردکانلو

پس از آغاز جنگ تحمیلی سوم و تجاوز رژیم صهیونی - آمریکایی به خاک کشورمان موج گسترده آثار هنری اعتراضی نسبت به این جنایات آغاز شد و انیمیشن های لگویی هم از همین دست آثار بود که به سرعت فراگیر شد و به واسطه نوآوری، خلاقیت و محتوای عادلانه ای که داشت با اقبال عمومی و جهانی روبه رو شد.

اما چند نکته جالب درباره این انیمیشن ها این است که هنوز محل بحث رسانه های جهان است و مهم تر از آن سازندگانش هنرمندان دهه هشتادی هستند و هیچ نام و نشانی را امضای کارشان نکرده اند.

انیمیشن های لگویی این هنرمندان جوان نه تنها عامه مردم که کارشناسان و صاحب نظران را هم به تحسین و تمجید واداشته است. تا جایی که بهرام عظیمی کارگردان باسابقه و نامدار انیمیشن، در برنامه «من ایرانم» اذعان کرد که دوست داشته است خودش سازنده این انیمیشن ها باشد و پزش را بدهد: «این لگوها ترکوندن! خداکنه که سال ها ادامه پیدا کنه، اگر من چنین چیزی می ساختم فرداش مصاحبه می کردم و می گفتم ببینید چه کاری کردم! این کارها پر از جزئیات و ادویه است و کلی جزئیات باحال داره. ریتم و موسیقی رو می شناسه و تازه به روز هم هست.»

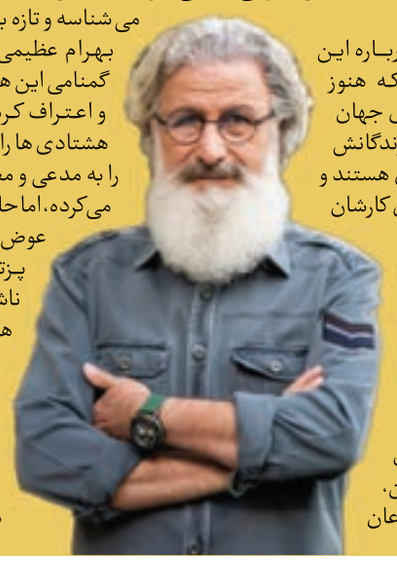

بهرام عظیمی البته به موضوع گمنامی این هنرمندان هم اشاره و اعتراف کرد که همیشه دهه هشتادی ها را می کوبیده و آن ها را به مدعی و مغرور بودن محکوم می کرده، اما حالا نظرش ۱۸۰درجه عوض شده است: «شما پزتان این است که ناشناسید! لوبدیدکی هستید! جوان های دهه هشتادی»

با اینکه همچنان مشخص نیست اعضای این تیم خلاق چه کسانی هستند؛ به تازگی ایرنا با یکی از عوامل این پروژه که جوانی ایرانی-آمریکایی و ساکن آمریکاست گفت وگو کرده است.

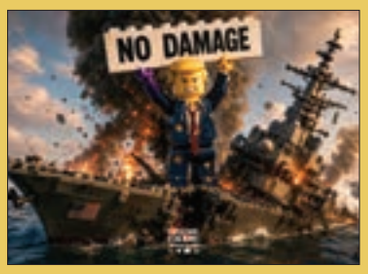

مهدی همت یکی از همین جوان هاست که گرچه فارسی را مسلط صحبت نمی کند، اما ایرانی بودن و وطن پرستی در جانش ریشه هایی قرص و محکم دارد. او هدفشان را از ساخت انیمیشن های لگویی بیان حقیقت و اصل ماجرا بیان کرده است: «می خواهم وقتی که بچه هایم بزرگ شدند و از من پرسیدند بابا وقتی جنگ شد، چه کار کردی؟ بتوانم یک جواب واقعی به آن ها بدهم.»

بی‌درنگ‌های روزهای جنگ

آب رفته و دیگر هیچ

امید مهدی نژاد
شاعر و نویسنده

یکی از مشکلات آدم سالم این است که نمی تواند به حافظه خود شک کند. نمی تواند چیزی را که دیده و شنیده فراموش کند و خودش را به ندیدن و نشنیدن بزند. شاید از روی مصلحت یا خوش بینی به روی خودش نیاورد، اما نمی تواند دلش را راضی کند به اینکه واقعیتی را که دیده و شنیده، ندیده و نشنیده فرض کند.

بسیاری از جماعتی که تا پیش از شروع جنگ و حتی تا همین اواخر، حمله آمریکا و اسرائیل را کمک بشردوستانه و مداخله رهایی بخش و از این دست مزخرفات می خواندند و به دیگران القا می کردند که اتفاقات خوبی در راه است و به زودی در تهران جشن آبجوخوران برگزار خواهند کرد، این روزها و با مشاهده واقعیت، جوری حرف می زنند که انگار از قبل مخالف جنگ بوده اند. طوری که آدم لحظاتی به حافظه خود شک می کند.

آیا نمی دانستند جنگ چنین واقعیتی دارد؟ آیا نمی دانستند تضعیف نیروهای نظامی و انتظامی، تخریب مراکز صنعتی و علمی، تخریب منازل مسکونی و کشته شدن انسان ها و ویران شدن زندگی ها و همه چیزهایی که در این روزها دیده ایم، فاجعه است؟ نمی دانستند این راه به کلنگی شدن کشور می انجامد یا می دانستند و با علم به این واقعیت گنجشک را رنگ کردند و جای قناری به یک مشت پرنده ندیده به تنگ آمده از اوضاع فروختند؟

من بر آنم که هردو. بر آنم که جنگ خواهان ترکیبی از احمق ها و بی شرف ها هستند. ترکیبی از آن ها که نمی دانستند جنگ چیست و با مردم چه می کند و آن ها که می دانستند و وانمود کردند نمی دانند.

اما هیچ‌کدام از این دو گروه نباید امیدوار باشند که آن ها را می بخشیم یا فراموش می کنیم. ما نه به حافظه مان شک خواهیم کرد و نه حافظه مان را از دست خواهیم داد. یادمان خواهد ماند چه کسانی زمینه ساز وضع و حال این روزهای ما شدند و چه ها گفتند، حتی اگر امروز رنگ عوض کرده باشند و حرفشان را پس گرفته باشند. آب رفته دیگر به جوی باز نمی‌گردد. و دیگر هیچ.

عکس روز

جایی برای تازگی

بوستان چهل بازه مشهد در حاشیه مسیر چهل بازه که در حاشیه بزرگراه امام علی(ع) و انتهای بولوار معلم واقع شده است، این روزهای اردیبهشتی به برکت باران های بهاری پرآب و روان شده تا مردم شهر، ساعاتی برای گذراندن وقتشان به شادی و تفریح، به همراه خانواده شان به این بوستان زیبا بیایند.

عکس: شیرین قائمی/ شهرآرا